

مسئله مدرنیزاسیون در ایران:

مقایسه تطبیقی-تاریخی ایران و ترکیه در دوران حکومت رضاشاه

و آتاتورک (۱۹۴۱-۱۹۲۱م)

تقی آزاد ارمکی^۱، بهروز دلگشایی^۲

تاریخ دریافت: ۸۹/۷/۲۰ تاریخ پذیرش: ۹۰/۴/۲۲

چکیده

رضاشاه پهلوی (۱۹۴۴-۱۸۷۸^۳) و مصطفی کمال آتاتورک (۱۹۳۸-۱۸۸۱) تقریباً در یک زمان در ایران و ترکیه به قدرت رسیدند. هر دو رهبر، پروژه مدرنیزاسیون را برپایه برداشتی کم و بیش یکسان از مدرنیته آغاز کردند و دو کشور نیز به لحاظ اجتماعی-تاریخی شباهتهای فراوانی دارند. با این حال، فرایند مدرنیزاسیون در ایران و ترکیه سرنوشتی متفاوت داشته است. در این پژوهش با کنار گذاشتن دیدگاه نظام جهانی و همچنین تحلیلهای طبقاتی، فرهنگی و جغرافیایی و با تکیه بر تمایزات ساختاری-نهادی بر مبنای استفاده از روشی تطبیقی-تاریخی، در پی یافتن پاسخی درخور به چرایی این تفاوت هستیم. در نهایت، چهار زمینه از این تمایزات که به زعم ما تأثیری تعیین کننده بر تفاوت سرنوشت مدرنیزاسیون در دو کشور داشته‌اند را برجسته کرده‌ایم؛ این چهار زمینه عبارتند از: پیشینه شکل‌گیری نهادهای مدرن در زمان آغاز پروژه مدرنیزاسیون، تکتور قومی، گروهی، ایلی و طایفه‌ای، نهاد دین و رابطه آن با حکومت و بالاخره اقتصاد و دسترسی به درآمدهای نفتی.

واژگان کلیدی فرایند مدرنیزاسیون، تمایزات ساختاری-نهادی، بحران، گسست، حکومت

خودکامه

۱ استاد گروه جامعه‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، tazad@ut.ac.ir

۲ کارشناس ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه تهران، behruz.delgosha@gmail.com

۳ تاریخها اغلب به میلادی هستند؛ این کار به دلیل یکی شدن مبدا تاریخی ایران و ترکیه و امکان مقایسه زمانی با برخی وقایع جهانی صورت گرفته‌است. درباره برخی از وقایع ایران، مبدا خورشیدی تاریخ نیز آورده شده است.

طرح مسئله

بر ویرانه‌های باقی مانده از نخستین جنگ جهانی، رضاخان و مصطفی کمال، پلکان قدرت را به سرعت در نوردیدند. هر دو رهبر، تقریباً در یک زمان به قدرت رسیدند^۱ و چاره کار را در انجام سریع مدرنیزاسیون^۲ فراگیر به تقلید از غرب به عنوان تنها الگوی موجود دیدند. کشورهای ایران و ترکیه نیز با توجه به فرایند مدرنیزاسیون، حداقل چهار شباهت اساسی داشتند؛ نخست این که هیچیک از دو کشور مستعمره غرب نشدند؛ دیگر آن که چالش و محرک اولیه مدرنیزاسیون برای این دو کشور بیرونی بود؛ سوم این که هر دو کشور دارای یک حکومت از پیش مستقر و همچنین فرهنگ غنی سنتی، مشتمل بر باورهای دینی، آداب ملی و هویتی تاریخی و افتخار آمیز بودند. چهارم آن که انتقال قدرت سیاسی به نیروهای مدرن چندین سال بطول انجامید و این انتقال قدرت نه به واسطه حمله نیروهای خارجی و یا خیزش عظیم توده‌های بیرون از حکومت، بلکه غالباً با هدایت و رهبری نخبگانی صورت گرفت که خود سابقه کارگزاری در حکومت پیشامدرن را داشتند. انقلاب ترکهای جوان و انقلاب مشروطه نمونه‌های مشخص اینگونه تغییرات هستند.

رضاشاه پس از ناکامی در برقراری جمهوری، در راس نظام پادشاهی قرار گرفت و از ارتش به عنوان بازوی اجرایی طرحهای خود بهره برد. آتاتورک اما، نظام سابق را برانداخت و در راس نظام جمهوری نویناد قرار گرفت و بجای تکیه بر ارتش، حزبی سیاسی^۳ را به مثابه اهرم اجرای مدرنیزاسیون بنیان گذارد. این دو مسیر به سرنوشتی کاملاً متفاوت در روند مدرنیزاسیون دو کشور انجامید. ترکیه از جنگ جهانی دوم مصون ماند و از نیمه دوم دهه چهل میلادی به صورت درونزا از نظامی تک حزبی به نظامی چند حزبی و دموکراتیک توسعه یافت که تاکنون حفظ شده است. در ایران اما، حکومت رضاشاه نتوانست کشور را از جنگ دوم جهانی در امان دارد. همچنین، حکومت جز در دوره‌ای کوتاه پس از جنگ بین الملل دوم و به دلیل خلع رضاشاه توسط نیروهای پیگانه، محتوایی خودکامه داشت، هرچند در ظاهر، نهادهای مشروطه حفظ شده بودند. علاوه بر این در ایران، نظام سنتی - اسلامی که نخبگان مدرن سعی در استحاله و یا دست کم تحدید آن داشتند، توانست در کمتر از چهار دهه پس از رضاشاه با بسیج نیروهای مردمی، نخبگان مذکور را از صحنه خارج کرده و قدرت را در دست گیرد.

^۱ رضاشاه در نوامبر ۱۹۲۳ نخست وزیر و در دسامبر ۱۹۲۵ شاه شد؛ آتاتورک در اکتبر ۱۹۲۳ رئیس جمهور شد

^۲ در این پژوهش از معادل "نوسازی" برای واژه Modernization استفاده نکرده و خود واژه مذکور را عیناً به کار برده ایم. چراکه مدرن سازی صرفاً به معنای نوسازی وضع موجود یا سنتی نیست بلکه این نوسازی و یا بازسازی بر مبنای شکل و محتوایی مشخص انجام می‌پذیرد که مفهوم آن در واژه "مدرن" مستتر است

^۳ حزب جمهوریخواه مردم (Republican People's Party) در سال ۱۹۲۳ بنیان گذاشته شد

با این مقدمات، پرسش اساسی ما این خواهد بود: چرا علی رغم شباهت‌های بسیار، مدرنیزاسیون در ایران و ترکیه سرنوشتی کاملاً متفاوت پیدا کرد؟

مفاهیم و زمینه‌های نظری

برای مقایسه فرایند مدرنیزاسیون در ایران و ترکیه در فاصله دو دهه پس از جنگ اول جهانی، دوران حکومت رضاشاه و آتاترک را نه به عنوان نقاط عطف تاریخی، بلکه در قالب "فردیت‌های تاریخی" مورد بررسی قرار خواهیم داد؛ یعنی به جای مطرح کردن مدرنیزاسیون به عنوان نماینده یک مقوله عام (مثلاً مدرنیزاسیون اقتدارگرایانه)^۱ آن را به صورت پیامد منظومه‌ای تاریخی-اجتماعی در هر کشور بررسی می‌کنیم. (وبر، ۱۳۸۷: ۱۲۵) از بررسی مدرنیزاسیون و سیر آن در قالب قوانین جهانشمول اجتناب و ویژگی‌های منحصر به فردی که به صورت تاریخی در هر کشور شکل گرفته را واکاوی می‌کنیم. از این نظر، دستیابی به فهم بهتر تاریخی را نه با شرح دستاوردهای این دو رهبر و نه با برجسته کردن تفاوت‌های آنها در سیاست‌گذاری و استراتژی سیاسی، بلکه با دقت در تمایزات ساختاری-نهادی دو کشور بویژه در نقطه عزیمت به سوی مدرنیزاسیون همه‌جانبه، به انجام خواهیم رساند. (مور، ۱۳۸۲: ۱۱) یعنی برخلاف دیدگاه‌هایی همچون دیدگاه "نظام جهانی"، تاثیر ساختار اجتماعی درونی کشورها و نه مناسبات آنها با دیگر کشورها بویژه با کشورهای مدرن غربی را در مرکز توجه قرار داده و تاثیر غرب را تنها به نقطه آغازین فرایند مدرنیزاسیون محدود ساخته‌ایم. حتی در بررسی تاثیر مخرب کشورهای غربی بر فرایند مدرنیزاسیون (بحران امنیت)، آن را نه به صورت سیر طبیعی تاثیر کشورهای مرکز بر پیرامون، که در قالب بررسی ضعف‌های ساختاری کشورها که راه را برای مداخله بیگانگان هموار کرده‌است در نظر گرفته‌ایم.^۲ تحلیل‌های صرفاً فرهنگی را نیز در تبیین پدیده‌های اجتماعی کنار می‌گذاریم زیرا تجرید عامل فرهنگی از متن تجربه تاریخی و قبول آن به عنوان علتی مستقل را چشم‌پوشی از زمینه‌های تاریخی-اجتماعی شکل‌گیری آن می‌دانیم. (همان: ۳۴۸) همچنین، این فرض نظری را لحاظ کرده‌ایم که هرچند حکومت‌های پادشاهی استبدادی، نقش عمده‌ای در جلوگیری از هرج و مرج در ابتدای فرایند مدرنیزاسیون داشته‌اند اما در فرایند مدرنیزاسیون، تداوم و استمرار استبداد شاهی و یا حکومت دیوانسالار نتایج ناخوشایندی برای مدرنیزاسیون و توسعه داشته‌است. (همان: ۱۱) بنابراین، تمامی عوامل اجتماعی و تاریخی که در نهایت به تثبیت قدرت خودکامه یا استبدادی در دست

^۱ Authoritarian Modernization مدرنیزاسیون اقتدارگرایانه یا آمرانه (اتابکی: ۱۳۸۵)

^۲ منظور این نیست که استفاده از نظریه نظام جهانی در جامعه‌شناسی تاریخی ایران راهگشا نخواهد بود، کارهایی مثل (فوران: ۱۳۸۲) یا (رجب‌زاده: ۱۳۷۸) کارآمدی این نظریه را به خوبی نشان داده‌اند

فرد یا گروهی مشخص کمک کرده‌اند را در زمرهٔ موانع توسعه و فرایند نهادینه شدن مدرنیزاسیون قرار داده‌ایم.

اما، هرچند تمرکز ما همچون برینگتون مور بر روی ساختار نظام اجتماعی و تفاوت‌های ساختاری کشورها در دورهٔ آغاز مدرنیزاسیون بوده‌است، با این حال برخلاف او، نوع سازمان داخلی طبقات حاکمه و رابطهٔ آن با زمینداران، دهقانان و طبقات تجاری را به عنوان معیارهای تفاوت، در نظر نگرفته‌ایم. بلکه تاکید ما در این پژوهش بیشتر بر نهادهای اجتماعی مانند دین، اقتصاد و دولت بوده‌است. زیرا از نظر ما، مدل نظری مور به دلیل اتکاء بر مفاهیمی همچون حکومت استبدادی، طبقهٔ زمیندار و یا طبقهٔ بورژوا، دست کم در دورهٔ مورد بررسی این مقاله، بر ویژگیهای تاریخی-اجتماعی ایران تطابق ندارد.

کاتوزیان با تکیه بر مفهوم "حکومت خودکامه" حکومت‌های ایرانی را برخلاف حکومت‌های استبدادی در اروپای قرون وسطی، نه حکومت‌هایی متکی بر اقشار اجتماعی و در راس آنها بلکه مستقل از اقشار و در فوق آنها و جامعه می‌داند. (کاتوزیان، ۱۳۸۸: ۷) از این دیدگاه، به علت عدم توانایی جامعه در ایجاد توازن قدرت^۱، سیاست‌گذاری‌های دولت خودکامه هیچگاه به صورت حقوق و قوانین ثابت تنظیم^۲ و در قالب نهادهای مختلف، پایدار نشده و عمق اجتماعی نمی‌یابد؛ در نتیجه، پیشبرد پروژه‌هایی مثل مدرنیزاسیون که نیازمند دوران طولانی ثبات، انباشت تجربه و شکل‌گیری نهادهای مدرن است در چارچوب یک نظام سیاسی خودکامه عقیم می‌ماند. آبراهامیان نیز با دقت در تکرار و پراکندگی نظام اجتماعی نشان می‌دهد که اگر مفهوم "طبقه" را به مشابَهت در معیشت و زندگی اقتصادی محدود نکنیم و آگاه بودن به منافع طبقاتی و دنبال کردن منافع اقتصادی در حوزهٔ سیاست و حکومت را نیز به آن بیافزاییم آنگاه تا اوایل قرن بیستم به زحمت می‌توان از وجود طبقات اجتماعی در ایران سخن گفت، زیرا به علت تکرار چشمگیر علائق ایلی، قومی، محلی، نژادی و مذهبی، افراد کمتر می‌توانستند بر این علائق محلی فائق آیند و منافع طبقاتی خود را دریافته و دنبال کنند. (آبراهامیان، ۱۳۸۰، ص ۳۳) این ویژگی ما را از کاربرست تحلیل طبقاتی، به گونه‌ای مشابه با برینگتون مور باز می‌دارد. علاوه بر کارا نبودن تحلیلهای طبقاتی در مورد پدیده‌های کلان اجتماعی ایران- حداقل تا اوایل قرن بیستم - این

۱ او بویژه با نقد واژگان تحلیل مارکسیستی، استفاده از مفاهیمی همچون فئودالیسم و یا حتی شبه‌فئودالیسم، بورژوازی و حکومت استبدادی را دربارهٔ تاریخ و جامعهٔ ایران، بجا و مناسب نمی‌داند. (کاتوزیان، ۱۳۸۸، صص ۴۸-۶۹)

۲ این تمایز بین نظام‌های حکومتی خودکامه (Arbitrary) و مطلقه یا استبدادی (Despotism) شبیه به تمایزاتی است که ماکس وبر بین حکومت پاتریمونیال و فئودال قائل شده است. (بندیکس، ۱۳۸۲، صص ۳۹۳-۳۸۶)

تکثر جامعه ایرانی، پیامدهای نابهنجاری برای پیشبرد پروژه مدرنیزاسیون به همراه داشته است که در جای خود به آن خواهیم پرداخت.^۱

مدل نظری

در این پژوهش، مدرنیزاسیون به عنوان فرایندی مرحله‌ای از تغییرات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی که از جامعه‌ای در وضعیت سنتی آغاز شده و تا وضعیت مدرن ادامه می‌یابد، در نظر گرفته شده است. از منظر ایده مراحل توسعه، نگاه ما به مدرنیزاسیون به نظریات مطرح شده در قالب نظریه مدرنیزاسیون یا نوسازی نزدیک است. مراحل پنجگانه رشد اجتماعی-اقتصادی روستو (روستو، ۱۹۶۰)، مراحل چهارگانه توسعه سیاسی ارگانسکی (ارگانسکی، ۱۹۶۵) و نظریه دانیل لرنر درباره مراحل توسعه (لرنر، ۱۹۶۴) از این جمله‌اند. بنظر میرسد نظریاتی از این دست دارای دو مشکل اساسی هستند: نخست این که در بسیاری از مواقع به لحاظ تاریخی تنها بر شرایط خاستگاه این نظریات که غالباً غرب و کشورهای غربی است، منطبق هستند. مثلاً، نظریه دانیل لرنر که بر شهرنشینی گسترده به عنوان قسمتی از فرآیند مدرنیزاسیون تاکید کرده این نکته را از نظر دور داشته است که جهان اسلام و بویژه کشورهای خاورمیانه از دیرباز و پیش از آنکه پا در فرایند مدرنیزاسیون بگذارند، دارای شهرهای بسیار بزرگ با جمعیت‌های چند صد هزار نفری بوده‌اند (پولک، ۱۹۶۸). دیگر آن که، به جای تمرکز بر پوش مدرنیزاسیون و توسعه در شرایط مختلف زمانی-مکانی و به عنوان فرایندی از تغییرات دائماً در حال رخداد، بیشتر بر ایستایی و جهانشمول بودن آن تاکید کرده‌اند و وضعیتهای سنتی و مدرن را به صورت دو وضعیت تعادلی در جامعه در نظر گرفته‌اند که هرگاه جامعه‌ای از وضعیت اول آغاز کند و مراحل مشخصی را طی نماید لاجرم در وضعیت تعادلی دوم قرار خواهد گرفت.

سیریل بلک، از معدود افرادی است که سعی کرده است تا توسعه و مدرنیزاسیون را از منظری تاریخی مورد بررسی قرار دهد (بلک، ۱۹۶۷). او چهار فاز اساسی فرایند مدرنیزاسیون را در یک بررسی تطبیقی میان حدود ۱۴۰ کشور جهان مشخص می‌کند (همان: ۶۷). این مراحل عبارتند از: یکم، چالش مدرنیته و برخورد اولیه یک جامعه سنتی، با ایده‌ها و نهادهای مدرن و پیدایش مدافعان مدرنیته در درون آن جامعه، که می‌تواند ناشی از تغییر و تحولات درونی جامعه (درونزا) و یا ناشی از برخوردهای خارجی با دیگر جوامع (برونزا) باشد؛ دوم، شکل‌گیری و تثبیت یک رهبری مدرن‌کننده و انتقال قدرت از رهبران

^۱ دیدگاه "جامعه ضعیف" در مورد ایران ریشه در کارهای وبر، مارکس و انگلس در زمینه تمایزات بنیادین شرق و غرب و همچنین آثاری همچون (باربر: ۱۳۶۳)، (لمتون: ۱۳۳۹) و (عیسوی: ۱۳۶۲) درباره ویژگیهای تاریخی ایران دارد

سنتی به مدرن؛ سوم، دگرگونیهای اقتصادی و اجتماعی به حدی که جامعه‌ای غالباً روستایی و کشاورزی به جامعه‌ای غالباً شهری و صنعتی مبدل شود. چهارم، یکپارچگی جامعه و سازماندهی مجدد ساختار اجتماعی تحت تاثیر این تغییرات. این مراحل از چند جهت با مراحل مطرح شده در نظریهٔ نوسازی متفاوتند. اولاً با در نظر داشتن پیشبرد مدرنیزاسیون در تمامی کشورها و مناطق جهان و مقایسه و بررسی آنها به دست آمده‌اند. ثانیاً امکان صورتبندی هر مرحله بر اساس ویژگیهای خاص تاریخی- اجتماعی مناطق مختلف وجود دارد. ثالثاً، پایان یافته و ایستا نیستند و مرحلهٔ آخر که یکپارچگی نهایی جامعه در قالب یک نظام مدرن نام گرفته برای هیچ کشوری کاملاً به وقوع نپیوسته و کماکان در حال وقوع است.

وارد و راستو با در نظر داشتن دیدگاه نظری بلک و با انجام مقایسهٔ تطبیقی-تاریخی مدرنیزاسیون در ژاپن و ترکیه، رهنمون نظری مناسبی در تکمیل مدل نظری بلک فراهم می‌کنند. (وارد، ۱۹۷۰) از نظر آنها بوجود آمدن تغییر در نظام اجتماعی، بحرانهایی به همراه دارد که غالباً به صورت واکنشی از سوی ساختارها و نهادهای از پیش موجود صورت می‌گیرد. آنها این بحرانها که قابلیت اخلاص و یا حتی ایجاد گسست^۱ در فرایند مدرنیزاسیون دارند را در قالب دو گروه طبقه‌بندی کرده‌اند؛ گروه اول، عوامل و کیفیتهای از پیش موجود که نخبگان مدرن کنترل بر آنها ندارند، مثل: زمان برخورد با محرک خارجی به عنوان عامل تحریک مدرنیزاسیون. دستهٔ دوم، مشکلات و بحرانهایی که نخبگان و رهبران مدرنیزاسیون می‌توانند آنها را دستکاری و کنترل کنند، از جمله: قابلیت بکارگیری نهادهای سنتی در راستای انجام مقاصد مدرنیزاسیون، بحران هویت (تشکیل هویت ملی حول مفهوم دولت-ملت)، بحران امنیت (میزان خطر دائمی نفوذ و اعمال قدرت کشورهای توسعه یافته)، بحران توسعه اقتصادی (مشکلات مربوط به توازن در توسعه اقتصادی و سیاسی و همچنین توجه به اصلاح جدی زیرساختهای اقتصادی)، بحران مشروعیت (همبستگی رهبران سیاسی و نفوذ آنها بین مردم) و بحران مشارکت سیاسی و بطور کلی مشکلات مربوط به رابطهٔ نظام سیاسی و مردم (همان: ۴۶۶-۴۳۷)

بر اساس آنچه گفته شد، مدل نظری این پژوهش در نمودار شماره ۱ آمده است. در ابتدا وضعیت پیشامدرن و سنتی برقرار است. ورود برخی از محرکها به این وضعیت آن را با چالش مواجه میکند. شکست در برابر روسیه در قرن نوزدهم برای ایران و شکست در برابر اطریش و روسیه در قرن هجدهم برای عثمانی نمونه‌های مشخص چنین چالشی هستند. در واکنش به این محرکها یک گروه

^۱ گسست به معنای به خطر افتادن اقتدار سیاسی رهبران مدرنیزاسیون توسط رکود اقتصادی، بحران سیاسی و یا حملهٔ دولتهای خارجی به نحوی است که از قدرت ساقط شوند و امکان پیشبرد پروژهٔ مدرنیزاسیون را از دست بدهند

خواهان تغییرات در نظام رهبری سیاسی شکل می‌گیرد و اصلاحاتی غالباً در راستای تقویت و تغییر کارکرد نهادهای موجود (مدرنیزاسیون تدافعی)^۱ بوقوع می‌پیوندد. اصلاحات حکومتی قاجار و عثمانی در طول قرن نوزدهم از این نوع‌اند. پس از انجام دوره‌ای نسبتاً طولانی از حرکات اصلاحی، طی تغییری غالباً انقلابی یک انتقال قدرت از رهبری پیشامدرن به رهبری مدرن و متشکل با اراده و توانایی لازم برای انجام مدرنیزاسیون فراگیر صورت می‌پذیرد. فاصله انقلاب مشروطه تا به تخت نشستن رضاشاه در ایران (۱۹۲۵-۱۹۰۶) و انقلاب ترکهای جوان تا ریاست جمهوری آتاتورک در ترکیه (۱۹۲۳-۱۹۰۸) بیانگر این دوره انتقال است. سپس با رهبری جدید، تغییرات گسترده اقتصادی، تکنولوژیک، بوروکراتیک و اجتماعی بوقوع می‌پیوندد. بدنبال این تغییرات کم‌کم نهادهای جدیدی شکل گرفته و ساختار نظام اجتماعی دچار دگرگونی می‌شود که به بروز بحرانهای مختلف می‌انجامد. حل این بحرانها با انجام تغییرات بیشتر در نهادهای مختلف اجتماعی بویژه دولت همراه است و در نهایت جامعه را در یک سطح کیفی متفاوت با سطح پیش از اعمال محرکها قرار می‌دهد؛ در غیر اینصورت فرایند مدرنیزاسیون با گسست مواجه می‌شود. پس از حمله متفقین به ایران و همچنین پس از انقلاب اسلامی، گسست همراه با سقوط حکومت و فروپاشی نظام سیاسی بوجود آمده است. اما شرایط پس از این دو وضعیت باهم یکسان نبوده و گنجاندن آن در قالب یک مدل نظری از حوصله این مقاله خارج است. از این روی، ما از وضعیت پس از گسست با تعبیر کلی "دوره گذار" یاد می‌کنیم. با این حال، به لحاظ تاریخی می‌دانیم که فرایند مدرنیزاسیون غیر قابل توقف دائم است و پس از هر گسست و سپری شدن دوره گذار، باز یک کادر رهبری پیشبرنده مدرنیزاسیون، شکل خواهد گرفت. باید تاکید کنیم که این مدل بیش از آن که علی باشد، توصیفی است و آن را بیشتر برای تفسیر فرایند مدرنیزاسیون به کار می‌گیریم. در این مقاله، تمرکز اصلی بر روی مراحل پنجم تا هشتم خواهد بود تا بتوانیم دلایل تفاوت مسیر ایران و ترکیه در پیمودن این مراحل را تبیین کنیم. بر مبنای این تبیین و در پایان پژوهش، تفاوت فردیتهای تاریخی مدرنیزاسیون در ایران و ترکیه را مشخص خواهیم کرد.

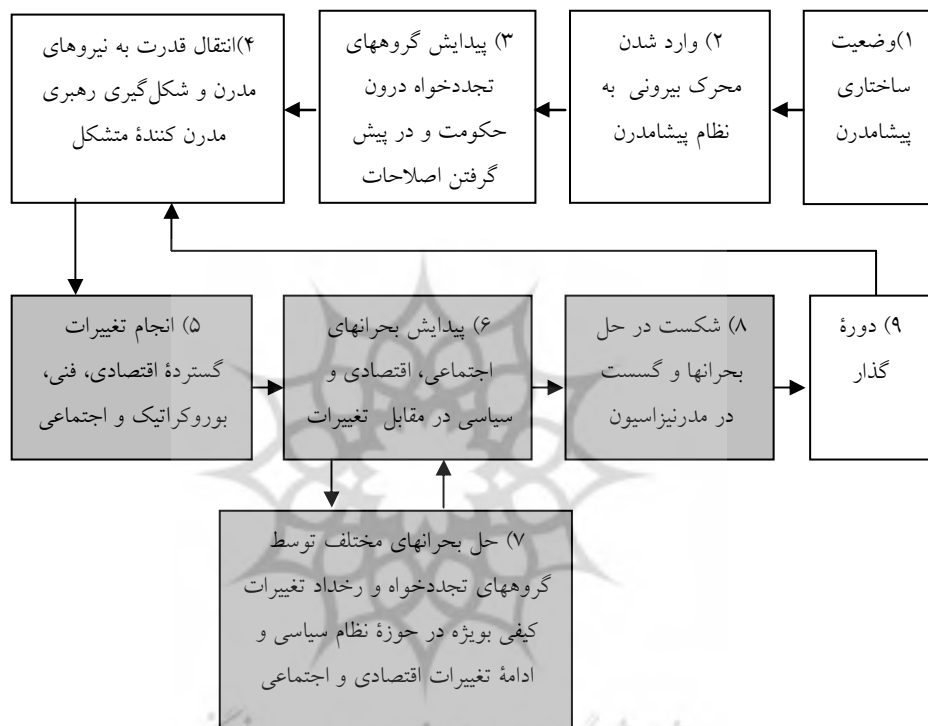
در ادامه، با استفاده از مدل پیش‌گفته ابتدا وضعیت نهادهای دو کشور در زمان آغاز فرایند مدرنیزاسیون و سپس آن دسته از ویژگیهای ساختاری-نهادی به لحاظ نهادهای دولت، دین، اقتصاد^۲ و همچنین تکرر

^۱ Defensive Modernization این اصطلاح توسط سیریل بلک وضع شده است (بلک: ۱۹۶۷)

^۲ بررسی نهاد خانواده، را نیز از این پژوهش کنار گذاشته‌ایم زیرا اولاً، منابع کافی برای انجام چنین مقایسه‌ای در دسترس نبود و ثانیاً برای بررسی تأثیرات چنین نهادی بر پیشرفت مدرنیزاسیون، مدل نظری مناسبی در اختیار نداشتیم. همچنین بررسی تأثیر نهادهای آموزشی در دو کشور را نیز به پیشینه شکل‌گیری این نهادها در دو کشور محدود ساخته‌ایم

و تنوع اقوام و گروههای اجتماعی، که بر کیفیت بحرانهای ناشی از پیشبرد مدرنیزاسیون موثر بوده‌اند را بررسی می‌کنیم.

نمودار شماره ۱- مدل نظری فرایند مدرنیزاسیون در کشورهای غیر غربی



روش شناسی

روش این پژوهش، روش "تاریخی-تطبیقی مورد محور" است که از نظر ویژگیهای کیفی شباهت بسیاری به مطالعات موردی با موارد محدود^۱ دارد. با این حال یک مطالعه موردی صرف نیست. روش تطبیقی-تاریخی با موارد محدود دارای ویژگیهای مشخصی است: یکم، به صورت سنتی کیفی است و بیشتر به پژوهش مورد محور (در تقابل با پژوهش متغیر محور) و تاریخی (در تقابل با علیت انتزاعی) تمایل دارد. دوم، در این روش پژوهشگران به پرسشهایی انضمامی تر در مقایسه با تحقیقات کمی می‌پردازند که با زمینه‌های اجتماعی و ریشه‌های پدیده تحت بررسی در کشورها و مناطق مشابه تناسب

¹ Small N

بیشتری دارند و ماهیتاً به پیچیدگی و انفراد تاریخی حساس هستند و از همین رو برای بررسی رخدادهای تاریخی مشخص (مثلاً مدرنیزاسیون یا توسعه) مناسب‌اند. سوم، این پژوهشها در عین تفسیری و تاریخگرا بودن، تجربی هستند و دغدغه تعمیم و عینیت دارند. چهارم، پژوهشگر تطبیقی، حداقل به صورت ضمنی فرض میکند که واحدهای اجتماعی کلان واقعیت دارند و آنها را (اگرچه گاهی اوقات در خلال تحقیق) تعریف می‌کند. پنجم، روش تطبیقی با نمونه‌ها یا جمعیت‌های آماری کار نمی‌کند، بلکه همه مصداق‌های مناسب پدیده تحت بررسی را در نظر می‌گیرد (ریگین، ۱۳۸۸: ۲۳-۴۶). درنهایت، هدف این نوع از پژوهش، تبیین تفاوت‌های موجود میان مصداق‌های واحد است (همان: ۲۲۰) (مثلاً رخداد مدرنیزاسیون در ایران و ترکیه)

پیشینه شکل‌گیری نهادهای مدرن در زمان آغاز پروژه مدرنیزاسیون

شکست قطعی عثمانی در جنگ با اتریش (۱۷۱۸) و پس از آن شکست از روسیه و واگذاری خانات مسلمان نشین کریمه به آن کشور طی عهدنامه کوچوک کینارجا (۱۷۷۴)، موجب شد تا عثمانیان طعم تلخ برتری غرب را بسیار پیشتر از تجربه مشابه ایرانیان در عهدنامه‌های گلستان (۱۸۱۳) و ترکمانچای (۱۸۲۵) بچشند. این شکستها سرآغاز بازنگری نخبگان عثمانی در ساختارهای اداری-نظامی-اقتصادی خود، حداقل نیم قرن پیش از همتایان ایرانی بود^۱. علاوه بر تقدم زمانی در شروع فرایند اصلاحات، حکومت عثمانی وضعیت باثبات‌تری نسبت به حکومت‌های ایرانی همدوره خود داشت. در ابتدای قرن نوزدهم، امپراطوری عثمانی بیش از چهار قرن پایدار مانده و یک بوروکراسی مالی و اداری نسبتاً کارآمد و همچنین ارتشی دائمی و قدرتمند را از دوران اوج خود در قرن شانزدهم به ارث برده بود. اما حکومت صفوی به عنوان قدرتمندترین همتای آنان در ایران با اینکه حدود یک قرن دیرتر شکل گرفت، نتوانست کمی بیش از دو قرن دوام آورد. از هم پاشیدن صفویان سرآغاز نزدیک به یک قرن بی‌سامانی و جنگ خونبار داخلی میان ایلات و طوایف برای دستیابی به قدرت بود. بنابراین، "سده هجدهم [برای ایران] سده تحول وارونه در مقیاس‌های عظیم بود" (فوران، ۱۳۸۲: ۱۶۱) و اثرات منفی آن به اضافه مشکلات ویژه حکمرانی قجری باعث شد تا قاجاریه نتواند ساختارهای از هم پاشیده ایران در قرن هجدهم را بازسازی کند و ایران علی‌رغم تلاش‌های معدود اصلاحی، طی قرن نوزدهم همچنان سیر قهقروایی پیمود. پس از مشروطه و بویژه با رخداد جنگ جهانی این روند تشدید شد بطوریکه ایران در ۱۹۲۱ (۱۳۰۰ ه.ش) کشوری ورشکسته با نهادهای اقتصادی بدوی و جامعه‌ای یکسره دهقانی بود (باریر، ۱۳۶۳: ۲۲).

^۱ برای دیدن تاثیر جنگ بر آغاز مدرنیزاسیون در عثمانی رجوع کنید به: (شاو، ۱۳۷۰، صص ۳۵۷-۴۴۹)

مقایسه وضعیت دستاوردهای اصلاحی و شکل‌گیری نهادهای مدرن طی اصلاحات قرن نوزدهم در دو کشور ایران و عثمانی به خوبی گویای مطالب فوق است. احداث چاپخانه، راه‌آهن، بانک و مدارس متوسطه، تقریباً در عثمانی بیش از نیم قرن زودتر از ایران انجام شد.^۱ ارقام جدول شماره ۱ گویای وضعیت اقتصادی ایران در سال ۱۹۲۵ تقریباً مصادف با آغاز پادشاهی رضاشاه، در مقایسه با ترکیه و مصر است.

اصلاحات قانونی، مالی، اداری و نظامی نیز در ایران اساساً پس از انقلاب مشروطه (۱۹۰۶) آغاز شد اما این گونه اصلاحات در عثمانی، از جمله تأسیس اداره اوقاف (۱۸۲۶)، تشکیل وزارتخانه‌ها، هیئت وزیران و گروه‌های مشورتی در امور حکومتی (۱۸۲۶)، انجام سرشماری (۱۸۳۱)، لغو اقطاع داری و ثبت اراضی (۱۸۳۱)، مقررات حقوقی و قانون جزا (۱۸۴۰)، قانون اساسی مشروطه به پیروی از بلژیک (۱۸۷۶)، تأسیس مجلس مشروطه و برگزاری اولین انتخابات در تاریخ ممالک اسلامی (۱۸۷۷)^۲ همه بسیار پیشتر از نمونه‌های مشابه خود در ایران انجام پذیرفتند. (لوئیس، ۱۳۷۲: ۱۷۰-۹۰) در عثمانی، ارتش جدید به سبک اروپایی با یونیفورم و نظام نوین سربازگیری تا سال ۱۸۲۸ تأسیس شد. اما نوسازی نیروی نظامی ایران در سالهای ۱۹۲۱ تا ۳۱۹۲۵ محقق شد و پیش از آن ارتش ایران به عنوان یک نهاد، به طرز استثنایی ضعیف بود (خلیلی‌خو، ۱۳۷۳: ۱۳۲).

بنابراین، به لحاظ نهادهای مدرن در آغاز قرن بیستم وضعیت ایران تفاوت چندانی با آغاز قرن نوزدهم نداشت؛ آتاتورک دست‌کم توانست یک حکومت متمرکز به همراه بسیاری از نهادهای مدرن را تحویل بگیرد، در حالیکه رضاشاه می‌بایست نخست آن را بوجود می‌آورد. پس می‌توان گفت که رضاشاه از بسیاری جهات نه همتای آتاتورک در قرن بیستم که همتای سلطان محمود دوم عثمانی در قرن نوزدهم بوده‌است. (اتابکی، ۱۳۸۵: ۲۱۲) این امر نتایج مهمی در تفاوت شیوه مدرنیزاسیون در زمان آتاتورک و رضاشاه به بار آورد؛ نخست آنکه، حکومت رضاشاه بر خلاف آتاتورک باید بسیاری از وقت و انرژی خود را صرف ایجاد نهادها و زیربنای مورد نیاز می‌کرد. ارتش و راه‌آهن گویاترین مثالها در این زمینه‌اند. بنابراین برای دست‌یافتن به نتایجی مشابه با آتاتورک، رضاشاه روشی بسیار رادیکال‌تر از او

^۱ درباره‌ی دستاوردهای عثمانی در دوره اصلاحات به (لوئیس، ۱۳۷۲، صص ۱۲۸-۲۵۲) و برای شرحی از کارخانه‌ها، معادن و صنایع مختلف ترکیه تا قبل از جنگ جهانی اول به (رابینسون، ۱۳۵۶، صص ۱۰۴-۱۰۵) مراجعه کنید.

^۲ مشروطه در عثمانی دوام نداشت و توسط سلطان عبدالحمید دوم موقوف شد و تا سال ۱۹۰۸ از سرگرفته نشد.
^۳ رضاشاه در ۱۹۲۱ به ادغام نیروی قزاق و ژاندارم دست زد و ارتشی ۴۰۰۰۰ نفره در ۵ لشکر ایجاد کرد (آبراهامیان، ۱۳۸۰، ص ۱۰۸) در ۱۹۲۵ قانون نظام وظیفه در مجلس پنجم تصویب شد (خلیلی‌خو، ۱۳۷۳، ص ۱۳۹)

برگزید و در مقایسه با ترکیه بحرانها و تنشهای بیشتری در بدنه سنتی جامعه ایران ایجاد شد و اصلاحات غرب‌گرایانه رضاشاه دشمنان بیشتری یافت. (کرونین، ۱۳۸۳: ۱۳۰)

جدول ۱- ایران، مصر و ترکیه در سال ۱۹۲۵ (عیسوی، ۱۳۶۲، ص ۵۹۴)

ایران	مصر	ترکیه	
۱۲,۵	۱۴	۱۳,۱	جمعیت به میلیون نفر
۸۸	۲۵۰	۲۴۶	واردات به میلیون دلار
۲۵۰	۴۵۵۵	۴۷۰۰	راه‌آهن به کیلومتر
۴۴۵۰	۱۷۷۴۰	۷۵۰۰	اتومبیل (سال ۱۹۲۶)
....	۹۰۰۰۰	۵۹۰۰۰	محصول سیمان به تن (سال ۱۹۲۸)
....	۱۰۹۰۰۰	۵۰۰۰	محصول شکر تصفیه شده به تن (سال ۱۹۲۸)
۷۴۰۰۰	۶۳۵۰۰۰	۴۱۳۰۰۰	محصّلین مدارس

دوم اینکه، اصلاحات عثمانی در قرن نوزدهم علی‌رغم رشد آهسته، تا قرن بیستم، دست‌کم هیئت حاکمه‌ای بوجود آورد که دارای علم، ظرفیت و قدرت تصمیم‌گیری بود. وجود چنین نیرویی برای انجام انقلاب بزرگ اجتماعی و سیاسی که توسط آتاتورک انجام پذیرفت و ترکیه نوین را بوجود آورد ضروری بود. اما ایران همانند بسیاری از کشورهای عربی منطقه خاورمیانه، فاقد نیروی سیاسی و آموزش دیده کافی و کارآمدی بود که قابلیت تشکیل یک حزب فراگیر، مثل حزب جمهوریخواه مردم ترکیه را داشته باشد (وارد، ۱۹۷۰: ۴۵۶) مقایسه سابقه پرورشی و آموزشی آتاتورک و رضاشاه به عنوان رهبران مدرنیزاسیون، مثالی گویا در این زمینه است.^۱ از دیگر نتایج مهم عدم وجود نیروهای خبره و تکنوکرات، سپردن تام و تمام فرآیند مدرنیزاسیون به ارتش و نظامیان است. ارتش ایران از ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۵ تقریباً مستقل از دولت عمل می‌کرد و از ۱۹۲۵ بر دولت مسلط شد (خلیلی‌خو، ۱۳۷۳: ۱۴۵-۱۴۳). اما آتاتورک توانست با تکیه بر نهادهای از پیش موجود در حکومت عثمانی، حزبی سیاسی تشکیل دهد و اعمال قدرت سیاسی را از طریق حزب و دفاتر آن در سراسر کشور به انجام رساند. ماهیت نظامی حکومت رضاشاه بویژه در نیمه دوم حکومتش از سالهای ۱۲-۱۳۱۱ به بعد، باعث تبدیل آن از یک دیکتاتوری مبتنی بر قانون و برخوردار از حمایت اقشار اجتماعی به یک حکومت کاملاً

^۱ برای آشنایی با سرگذشت آتاتورک به (لوئیس، ۱۳۷۲، صص ۳۴۲-۳۴۱)، (صدیق: ۱۹۸۱) و (کینراس، ۱۹۹۲، صص ۴۲-۷) و برای آشنا شدن با شرحی مختصر از زندگینامه رضاشاه به (غنی، ۱۳۷۷، صص ۱۸۹-۱۸۶) مراجعه کنید

^۲ برای دیدن شرحی درباره دوره‌های مختلف حکومت رضاشاه رجوع کنید به (خلیلی‌خو، ۱۳۷۳، ص ۱۱۹)

خودسر و جدا از این اقشار شد که پایداری آن و مدرنیزاسیون مورد نظرش را در دراز مدت مختل می‌کرد.^۱ از یکسو با تمرکز روزافزون قدرت، نیروها و افراد کارآمد بیشتری از دایره قدرت بیرون می‌افتادند و از سوی دیگر، به علت متوازن نبودن توسعه اقتصادی با توسعه سیاسی، به توقعات روز افزون اجتماعی-سیاسی مردم که به واسطه بهبود ارتباطات، افزایش میزان سواد، امنیت فراگیر و همچنین افزایش سطح زندگی بویژه در توده‌های شهری ایجاد شده بود پاسخ مناسبی داده نمی‌شد. بنابراین همراه با مسدود شدن راههای مشارکت سیاسی اقشار گوناگون مردم در حکومت، از نفوذ حکومت در بین مردم و توان آن در بسیج توده‌ها در راستای پیشبرد پروژه مدرنیزاسیون کاسته می‌شد. این جدایی حکومت از مردم به بحران مشروعیت سیاسی آن دامن زده و از توانایی حکومت در چانه‌زنی با قدرتهای برتر غربی و جلوگیری از سلطه و نفوذ آنها و در نتیجه غلبه بر بحران امنیت می‌کاست. بطور مثال، هنگام تجدید نظر در قرارداد نفت داری، حکومت در نهایت به بسیاری از خواسته‌های تحمیلی شرکت نفت ایران و انگلیس تن داد. (فاتح، ۱۳۵۸: ۳۰۳-۲۹۰) همچنین طی جنگ جهانی دوم نیز متفقین با علم به پایگاه ضعیف مردمی حکومت، توانستند بدون مقاومت جدی مردم، ایران را اشغال کنند و حتی با عزل رضاشاه برای خود محبوبیت عمومی نیز کسب نمایند. (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۲۰۱)

تکثر قومی، گروهی، ایلی و طایفه‌ای

جمعیت عشایر ایران در اوایل قرن بیستم در حدود ۲/۴ میلیون نفر بود که در حدود یک چهارم کل جمعیت کشور را در بر می‌گرفت و تنها یک‌پنجم جمعیت شهرنشین و مابقی روستائی بودند (باربر، ۱۳۶۳: ۲۲). در عثمانی، در کل، حدود ۷۰ درصد از جمعیت کشور روستائیان و مابقی شهرنشین بودند. (انتخابی، ۱۳۷۴: ۱۱) در ایران، از قرن یازدهم میلادی به بعد، در غیاب قدرتهای فئودالی، همواره حکومت مرکزی به نوعی برآمده از ایلات و عشایر بوده‌است. قبیله‌ای که به تنهایی و یا در ائتلاف با دیگر قبایل می‌توانست ایلات و قبایل دیگر را سرکوب کند قدرت را قبضه و تا هنگامی که گروه دیگری از ایلات و عشایر قدرت را از دستش خارج کنند، حکمرانی می‌کرد. پادشاهی قاجار (۱۹۲۵-۱۷۹۴) نیز از این قاعده مستثنی نبود و این نقش پررنگ ایلات و طوایف در حکومت تا زمان برآمدن رضاشاه ادامه داشت. در مقابل، هرچند تعداد فرقه‌های دینی-قومی در عثمانی بسیار زیاد بود (قومیت‌های ترک، کرد، ارمنی، مجار، صرب، عرب و یونانی) اما اولاً، این فرقه‌ها به لحاظ نوع زندگی، یکجانشین و روستایی بودند و فقط در قسمتهای محدودی از مناطق حاشیه‌ای و مرزی تعداد معدودی از عشایر

^۱ برای توضیح کامل تمایز حکومت دیکتاتوری و حکومت خودکامه رجوع کنید به (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۳۷-۲۱)

زندگی می‌کردند که اصولاً تاثیر محسوسی در نظام حکومتی کشور نداشتند. ثانیاً، پس از جنگ جهانی اول و فروپاشی امپراطوری عثمانی و جدا شدن قسمتهای اروپایی و عربی و همچنین پس از مبادلات جمعیتی با یونان بعد از جنگهای استقلال، مشکل تکرر قومیتها به میزان زیادی در حدود جغرافیایی ترکیه فعلی حل شد و ترکیه جدید به مراتب کمتر از ایران با تنوع قومی مواجه بود. (اتابکی، ۱۳۸۵: ۲۰۶)

وجود ساختار ایلی در ایران، هم در تضعیف جامعه و هم در تضعیف دولت نقشی بسزا داشته است زیرا نخست، "وجود دو روش اقتصادی (زمینداری اسکان یافته و دامداری کوچ‌نشین) تضادهایی را در کشور دامن می‌زد و مبارزه میان قبایل کوچنده با افراد ساکن، از جنبه‌های پر اهمیت تاریخ ایران بود". (آبراهامیان، ۱۳۸۰، ص ۳۳) دوم، علایق گروهی مبتنی بر تبارهای عشیره‌ای در زندگی ایلاتی همواره بر علائق ملی ارجحیت داشت. سوم، ایلات و قبایل در اواخر قرن نوزدهم بر سه چهارم خاک ایران حکم می‌راندند و در حیطه حکمرانی خود استقلال نسبی داشتند و غالباً به عنوان نیرویی گریز از مرکز، حاکمیت متمرکز ملی را چه با بستن قراردادهای مستقل با دولتهای بیگانه (مثل قراردادهای دوجانبه ایلات بختیاری و عرب با دولت انگلستان برای تامین امنیت مسیر لوله‌های نفت خوزستان) و چه با اخلاف در شکل‌گیری نهادهایی مثل ارتش ملی، تضعیف می‌کردند. اوج نابسامانی ناشی از حضور پررنگ عشایر در ساختار اجتماعی ایران را می‌توان در سالهای پس از جنگ جهانی اول و پیش از برآمدن رضاشاه مشاهده کرد^۱ (غنی، ۱۳۷۷: ۳۵۳).

چنین وضعیت نابسامانی، پیامدهای مخربی بر فرایند مدرنیزاسیون ایران داشت. با توجه به ساختار بسیار متنوع قومی-ایلی ایران در مقایسه با ترکیه بعد از جنگ جهانی اول، غلبه بر بحران هویت و تشکیل دولت-ملت مدرن در ایران کاری سهمگین بود. درحالیکه آتاتورک، درگیر جنگ استقلال با نیروهای خارجی بویژه یونانیان بود، رضاشاه به جنگ با نیروهای شورشی داخلی مشغول بود. جنگ با نیروی خارجی، به همبستگی داخلی ترکیه و شکل‌گیری احساسات ملی‌گرایانه کمک شایانی کرد اما جنگهای داخلی هرچند ایران را از تجزیه شدن نجات‌داد اما نمی‌توانست چندان به شکل‌گیری روحیه ملی‌گرایانه کمک کند. همچنین، اولویت بالای ایجاد امنیت در کشور باعث حضور فعال نظامیان در ساختار سیاسی بود و در ایران بر خلاف ترکیه، نه تنها نظامیان از مناصب حکومتی رانده نشدند بلکه پس از مدت کوتاهی، تقریباً بر تمامی ارکان حکومتی مسلط شدند^۲. بنابراین پیچیدگی زیاد غلبه بر

^۱ برای دیدن وضعیت تسلط ایلات و طوایف بر قسمتهای مختلف ایران رجوع کنید به: (غنی، ۱۳۷۷، ص ۳۵۳)

^۲ در زمان شکل‌گیری حزب جمهوریخواه مردم (۱۹۲۴)، آتاتورک مردانی مانند علی فواد و کاظم کارابکر را که از قهرمانان دوره جنگ استقلال بودند موظف کرد تا بین منصب نظامی و نمایندگی مجلس یکی را برگزینند و

بحران هویت به سیطره نظامیان بر امور کشوری علاوه بر امور لشکری کمک کرد و باعث شد تا توسعه سیاسی همشان توسعه اقتصادی و تکنولوژیک رشد نکرده و برخلاف شکل مدرن، محتوای حکومت کماکان بازتولید خودکامگی‌های پیشین باشد.

نهاد دین و رابطه آن با حکومت

نهادهای دینی تشیع در ایران و تسنن (بیشتر حنفی-شافعی) در ترکیه هرکدام نقش و جایگاه متفاوتی در جامعه و حکومت داشتند. نهاد تسنن در ترکیه از ارکان مسلم حکومت و مفتی اعظم استانبول (شیخ الاسلام)، از قرن شانزده و بیوه از قرن هفدهم به بعد، از پایه‌های ثابت تصمیم‌گیری در باب عالی (دفتر صدر اعظم و محل اصلی تصمیم‌گیری در حکومت عثمانی) بود. از طرف دیگر، شخص سلطان هم‌تراز با جایگاه سیاسی خود به عنوان راس هرم قدرت، عنوان خلافت را نیز به عنوان بالاترین مقام دینی اهل تسنن، یدک می‌کشید. در طول قرون متمادی، قدرت منصب شیخ‌الاسلام در درون حاکمیت اوج می‌گرفت تا آنجا که در مواردی برای برکناری پادشاهان از سلطنت، به اخذ فتوا از شیخ‌الاسلام اقدام می‌شد. اما این امر بیش از آنکه نمایانگر قدرت آنان باشد نشان دهنده حاکمیت کانونهای درخواست کننده فتوا بر جریان دینی و وابستگی کارگزاران دینی به این کانونهاست. (دورسون، ۱۳۸۱: ۲۲۵) بدین ترتیب نهاد دین در عثمانی، با حضور فعال در نظام اداری-سیاسی حکومت، استقلال خود را وجه‌المصلحه قرار داده و از نفوذ اجتماعی آن کاسته شده بود. به لحاظ اجتماعی، این فرقه‌های گوناگون اسلامی (علوی، بکتاشی، نقشبندی و ...) و روسای درویش و صوفی آنها بودند که در بین مردم نفوذ بیشتری داشتند. در ایران قضیه بکلی متفاوت بود. نظریه رسمی مذهب شیعه، برپایه مخالفت با دولت غاصب استوار بود. اما بر حسب ضرورت تا زمان ظهور امام دوازدهم که حکومت دینی بر پایه اصول شیعه شکل گیرد، حکومت غاصب برای حفظ نظم و ایجاد ثبات در جامعه مسلمین و گردش امور، قابل پذیرش است.^۱ (خلیلی‌خو، ۱۳۷۳: ۶۳) شیعه با حکام کنار می‌آمده و مصلحت اندیشی می‌کرده ولی این مصلحت اندیشی به معنای دست کشیدن از ایده اساسی غاصب بودن حکام در زمان امام غائب نبوده و ماهیت یک معافیت مستعجل داشته است. (عنایت، ۱۳۷۲: ۵۴) به عبارت ساده، "حکومت شیعی عبارتی پارادوکسیکال است." (آلگار، ۱۹۶۹: ۵) از سوی دیگر، روحانیون با داشتن

متعاقب آن قانونی از مجلس گذراند که بر مبنای آن نظامیان از کاندیداتوری برای مناصب حکومتی منع شدند مگر آنکه تا دو ماه پیش از آن از منصب نظامی خود استعفا داده باشند (وارد، ۱۹۷۰، ص ۳۸)

^۱ این ضرورت در زمان غیبت تحت عنوان نظریه "مقدمه واجب، واجب است" توجیه می‌شود (حائری، ۱۳۶۳:

استقلال مالی به واسطه دریافت وجوهات شرعی و حق انحصاری در اداره موقوفات، موضع غیروابسته خود در قبال حکومت را تحکیم می‌کردند. همچنین، روحانیون شیعه مانند همه مردم امکان اشتغال، تجارت و کسب درآمد نیز دارند. پس بطور کلی، تعامل حکومت با روحانیون نه به واسطه جایگاه رسمی آنها در سلسله مراتب قدرت، که به دلیل پایگاه اجتماعی قدرتمند آنها بود و مشروعیت نهاد روحانیت در جامعه به مشروعیت سیاسی نهاد حکومت گره نخورده بود.

نتیجه آنکه در ابتدای قرن بیستم در ایران، بر خلاف ترکیه، نه تنها کماکان مشروعیت اجتماعی نهاد دین از مشروعیت سیاسی حکومت مستقل باقی مانده بود، بلکه به واسطه تقابل آشکار نهاد دین با حکومت در رخدادهایی مانند جنبش تنباکو و انقلاب مشروطه، این مشروعیت افزایش یافته بود. بنابراین، ناکارآمدی و سقوط پادشاهی قاجار بر نهاد دین در ایران تاثیر چندانی نگذاشت اما در ترکیه به دلیل حضور مستقیم نهاد روحانیت دینی در ساختار حکومت، سقوط عثمانی ضربه‌ای جدی بر بدنه نهاد دین وارد آورد؛ این نکته نتایج تعیین کننده‌ای بر پیشبرد پروژه مدرنیزاسیون در زمان حکومت رضاشاه و آتاتورک داشت زیرا نهاد دین به عنوان یکی از نهادهای سنتی که بطور کلی مخالف با اصلاحات همه جانبه مدرن در جامعه است، پس از جنگ اول جهانی، در ایران بر خلاف ترکیه، کماکان دارای مشروعیت اجتماعی زیادی بود. در زمان روی کار آمدن رضاشاه و آتاتورک بارزترین نمونه که موجد قدرت اجتماعی نهاد دین در ایران و ضعف آن در ترکیه است، همانا سرنوشت جنبش جمهوری خواهی در دو کشور است. آتاتورک توانست ابتدا در ۱۹۲۳ اعلام جمهوری و چند ماه بعد در ۱۹۲۴ خلافت را ملغی کند. به دلیل ضعف نهاد رسمی دین در ترکیه، به غیر از شورشی‌های فرقه‌ای، اصولاً مقاومت چندانی در درون ترکیه در مقابل لغو خلافت صورت نپذیرفت. اما در ایران قدرت و نفوذ اجتماعی روحانیون شیعه و مخالفت آنها با جمهوری به رضاشاه فهماند که چاره‌ای جز کنار گذاشتن پروژه جمهوری خواهی ندارد. با این حال، آتاتورک با ملاحظه و زمینه‌چینی بیشتری نسبت به رضاشاه به تقابل با نهاد دین پرداخت. اما رضاشاه بویژه در نیمه دوم حکومت خود، سیاستهای بسیار افراطی در مقابل روحانیون بطور خاص و نهاد دین بطور عام در پیش گرفت که به صورت پارادوکسیکال به تقویت این نهاد و رادیکال‌تر شدن مواضع آن در قبال حکومت کمک کرد.^۱ پایگاه و مشروعیت اجتماعی کماکان قدرتمند نهاد تشیع و سیاستهای افراطی رضاشاه در مقابله با آن موجب شد تا روحانیون به عنوان یک

^۱ در دوران پس از مشروطه، مشروعیت روحانیون بویژه در محافل شهری و تحت تاثیر دیدگاههای تجددخواه تا حدودی آسیب دیده بود. شاید بتوان کاهش چشمگیر اقبال محصلین به تحصیل علوم دینی را شاخصی بر این نکته تلقی کرد (آبراهامیان، ۱۳۸۰، ص ۱۸۱) اما آنها توانستند از نیمه دوم حکومت رضاشاه، به عنوان جریانی مخالف با مدرنیزاسیون فراگیر، خود را سریعاً بازسازی کنند و بویژه پس از سقوط رضاشاه در ۱۹۴۱ به صورت نیرویی موثر در سطح اجتماعی و سیاسی وارد عمل شوند.

گروه مشخص تشکل و انسجام بیشتری یابند و با تکیه بر مشروعیت اجتماعی بالای خود موضعی رادیکالتر در برابر حاکمیت و پروژه مدرنیزاسیون آن اتخاذ کنند. شرایطی که به آنها این امکان را داد تا چهار دهه بعد نقشی مهم در جنبشی که به سقوط دودمان پهلوی انجامید ایفاء کنند؛ اتفاقی که در ترکیه، تاکنون میسر نشده است.

اقتصاد و دسترسی به درآمدهای نفتی

متوسط درآمد سالانه ایران از فروش نفت در فاصله سالهای ۱۹۱۲ تا ۱۹۴۰ بیش از شانزده برابر افزایش یافت. بویژه پس از کودتای ۱۹۲۱ (۱۲۹۹.ش) این درآمد بطور محسوسی زیاد شد و یک میلیون لیره بدهی معوقه شرکت نفت نیز به دولت ایران پرداخت شد (فاتح، ۱۳۵۸، ص ۲۷۸) پس، اوج‌گیری درآمدهای نفتی، مصادف با ظهور رضاشاه در فضای سیاسی ایران بود. از این زمان به بعد، و بویژه از سال ۱۳۱۲ و همزمان با تجدیدنظر در قرارداد داریسی، بتدریج عواید نفت به یکی از درآمدهای اصلی دولت در کنار درآمد گمرکات، مالیاتهای غیر مستقیم و مالیات بر درآمد تبدیل شد (کاتوزیان، ۱۳۸۸، ص ۱۵۷) اهمیت صنعت نفت نسبت به سایر صنایع را می‌توان با توجه به میزان شاغلین این حوزه دید؛ در حالیکه در سال ۱۹۲۵ (۱۳۰۴.ش) شاغلین در کارخانه‌های بزرگ کمتر از هزار نفر بودند در صنعت نفت حدود بیست هزار نفر کار می‌کردند؛ هرچند در ۱۹۴۱ (۱۳۲۰.ش) این اعداد به ۵۰ هزار و ۳۱ هزار نفر رسید اما باز هم نسبت افراد شاغل در صنعت نفت چشمگیر است. (آبراهامیان، ۱۳۸۰: ۱۳۴)

ورود عواید نفت به عنوان یک منبع مالی قابل توجه (هرچند در ابتدا نه چندان چشمگیر) از دهه دوم قرن بیستم به حل مشکل بی‌پولی تاریخی حکومت ایران کمک کرد. اما با افزایش سهم عواید نفت در بودجه عمومی حکومت، آثار مخرب آن نیز بیشتر نمود یافت. اهمیت یافتن نفت به عنوان یک منبع درآمد اصلی و سهل الوصول باعث شد تا حکومت به زیربناهای اقتصادی دیگر همچون کشاورزی که نقش مهمی در درآمد و استقلال کشور داشت کمتر توجه کند. زیرا دولت جدا از اقتصاد سیاسی داخلی و کارکرد تولیدی آن، منبع درآمد قابل ملاحظه‌ای در اختیار داشت که برخلاف بخشهای تولید داخلی نه به تعرفه و مالیات وابسته و نه حاصل صادرات تولید شده بوسیله وسایل تولید و نیروی کار داخلی بود. (کاتوزیان، ۱۳۸۸: ۱۷۵) در نتیجه، بالاینکه، ایران مثل بسیاری دیگر از همسایگان خاورمیانه‌ای خود

^۱ یکی از مشکلات حکومت ایران، بویژه از نیمه دوم قرن نوزدهم و همراه با افت جهانی قیمت نقره به عنوان مبنای واحد پول ملی، مشکل مالی و تامین هزینه‌ها بوده است. (کاتوزیان، ۱۳۸۸: ۷۷) بوروکراسی و ارتش ضعیف قاجار خود گویای ناتوانی مالی این حکومت است.

اقتصادی غالباً کشاورزی داشت، بخش کشاورزی کمترین بهره را از مدرنیزاسیون رژیم رضاشاه برد^۱ (بنانی، ۱۹۶۱: ۱۲۰). هرچند در ۱۹۲۵ عوارض گمرکی ورود ماشین آلات کشاورزی برداشته و در ۱۹۳۰ اداره فلاحت تاسیس شد (همان: ۱۲۴) اما تا ۱۹۳۷ هیچ قدمی برای تغییر الگوی مالکیت زمین و یا تغییر در روابط بین مالک و زارع، به عنوان پیش‌زمینه مدرنیزاسیون کشاورزی برداشته نشد. در ۱۶ نوامبر این سال، قانون توسعه اراضی به تصویب رسید. اما به دلیل آنکه اجرای آن عملاً به دست مالکینی گذاشته شد که علاقه‌ای به توسعه اراضی نداشتند، این قانون نیز عقیم ماند. (همان: ۱۲۳-۱۲۲) با اینکه یکی از اساسی‌ترین موانع تاریخی تجاری شدن کشاورزی ایران، عدم وجود شبکه ارتباطی مناسب بود در کشیدن خط آهن توجهی درخور به ارتباط میان سامانه‌های تولید و توزیع محصولات کشاورزی نشد. همچنین تمرکز عواید نفت در دست حکومت و هزینه کردن آن بویژه در بخش نظامی، باعث شد تا حکومت برای کنترل مردم و اقشار مختلف بیشتر بر نیروی نظامی تکیه کند؛ این نکته علاوه بر مشکلاتی که در فصول پیشین به آن اشاره شد، انجام اصلاحاتی مثل اصلاحات کشاورزی برای کاهش نارضایتی مردم را غیر ضروری می‌ساخت. (کدی، ۱۹۷۲: ۳۷۱) در ترکیه اما به دلیل محرومیت از موهبت نفت، یکی از جدی‌ترین اولویتهای حکومت، تقویت منابع تولید داخلی، از جمله کشاورزی بود. شبکه ارتباطی، خطوط راه آهن و بزرگراهها توسعه یافت تا شکل‌گیری بازار داخلی محصولات کشاورزی و صدور آنها تسهیل شود (هانس، ۱۹۹۱: ۳۱۴) در ۱۹۲۵ مالیاتهای کشاورزی که از دوران عثمانی بر مبنای یک دهم محصول محاسبه می‌شد لغو و در ۱۹۲۶ قوانین متضمن مالکیت زمین، مدرنیزه شدند. در ۱۹۲۷ و ۱۹۲۸ قوانینی برای تقسیم اراضی میان دهقانان و کشاورزان ابلاغ و این قوانین در سالهای ۱۹۴۵ و ۱۹۵۰ تکمیل شدند. (وارد، ۱۹۷۰: ۱۶۶) اما در ایران، اصلاحات ارضی تا پیش از دهه شصت میلادی آغاز نشد. از منظر سرمایه‌گذاری فنی در زمینه مدرنیزه کردن کشاورزی نیز ترکیه وضعیتی بهتر از ایران داشت^۲.

در کنار عدم توجه کافی به منابع تولید داخلی، دولت ایران به عنوان تنها عامل دریافت و توزیع درآمد سرشار نفت، قدرتی انحصاری یافت که در نهایت به بزرگ شدن غیر عادی دولت و تضعیف بخش خصوصی انجامید. اما در ترکیه، تقویت بخش خصوصی و سیاست اقتصاد آزاد در دهه بیست میلادی با جدیت توسط دولت دنبال شد. در دهه سی، با بروز بحران اقتصادی در غرب، سیاستهای دولت‌گرایانه^۳

^۱ از ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۳ اداره کل فلاحت با حدود ۲ درصد، کمترین سهم را در بودجه عمومی کشور داشت.

(همان: ۱۵۹) این سهم از ۱۹۳۴ تا ۱۹۴۱ به ۲٫۵٪ ارتقا یافت ولی همچنان جزء کمترینها بود (همان: ۱۷۷)

^۲ در حالیکه ایران تا اوایل دهه ۵۰ میلادی کمتر از هزار تراکتور داشت (بنانی، ۱۹۶۱: ۱۲۶) ترکیه در ۱۹۴۸، ۱۷۵۶ و در ۱۹۵۵، ۴۰۲۸۲ تراکتور در اختیار داشت (کارپات، ۱۹۷۳: ۶۸).

^۳ Etatism (Statism)

بمنفع تقویت نقش دولت در اقتصاد درپیش گرفته شد، اما تقویت دولت نه تنها به معنای نابودی بخش خصوصی نبود بلکه دولت‌گرایی در اقتصاد به شکل‌گیری گروهی از مجریان، مدیران و کارآفرینان اقتصادی انجامید که بسیاری از استخدام دولت درآمدند و موسسات اقتصادی خصوصی راه‌اندازی و به مرور زمان نقشی جدی در شکل‌گیری طبقه متوسط ترکیه ایفاء کردند (وارد، ۱۹۷۰: ۱۶۹-۱۶۸) این کارآفرینان مدرن به طرفداران اصلی توسعه اقتصاد بازار و به دنبال آن فضای باز سیاسی بدل شدند که نتیجه آن از میان رفتن فضای تک حزبی در نیمه دوم دههٔ چهل و دموکراتیزه شدن حکومت در دههٔ پنجاه بود.

از دیگر آثار مخرب نفت، نفوذ بیگانگان بود. با خرید حدود پنجاه درصد سهام شرکت نفت ایران و انگلیس توسط دولت انگلیس و نقش قاطع نفت ایران در تامین سوخت ناوگان انگلیس طی جنگ جهانی اول، اولویت نفوذ آنها در ایران دوچندان شد. کشورهای غربی و بویژه دولت انگلیس از تمام ابزار نفوذ و قدرت خود برای حفظ و توسعهٔ جریان نفت ایران بهره می‌بردند و حتی گاهی استقلال و تمامیت ارضی ایران را نادیده می‌گرفتند. مثلاً، اشغال جنوب ایران طی جنگ اول جهانی به همین دلیل بود. همچنین، حفظ منابع نفت نقش عمده‌ای در هجوم متفقین به ایران در سال ۱۹۴۱ (۱۳۲۰ه.ش) داشت. (فاتح، ۱۳۵۸: ۳۱۴) به عبارت دیگر، لزوم حفظ ایران به عنوان منطقه‌ای حیاتی برای شرکتهای چند ملیتی نفتی و نیز حکومت‌های غربی، به‌صورت منبع دائمی بحران امنیت در ایران درآمده بود. اما، ترکیه پس از پایان جنگ استقلال و امضای معاهدهٔ لوزان،^۱ دیگر با تهدیدی اساسی در زمینهٔ امنیت ملی خود مواجه نبود و توانست در طول جنگ دوم، استقلال خود را حفظ کند. (وارد، ۱۹۷۰: ۴۵۰-۴۴۹)

نتیجه‌گیری

بار دیگر مدل نظری مطرح شده در نمودار ۱ را در نظر می‌آوریم. ما چهار عامل را به عنوان عواملی اصلی برشمردیم که با فراهم کردن زمینه برای ضعف و پراکندگی جامعه، دشوار شدن شکل‌گیری هویت ملی، تمرکز نابهنجار قدرت در دست فرد یا گروهی خاص، بی‌توجهی به منابع داخلی اقتصاد، بسته شدن راه‌های مشارکت سیاسی، تقویت نیروهای سنتی و ضد مدرن و همچنین هموار کردن راه برای دخالت زیانبار قدرتهای خارجی، به تشدید بحران‌هایی همچون بحران هویت، بحران مشروعیت، بحران مشارکت، بحران توسعهٔ اقتصادی و بحران امنیت انجامیدند و گسست فرایند مدرنیزاسیون در ایران را موجب شدند.

¹ Treaty of Lausanne

تمرکز روز افزون قدرت خودکامه در دست حکومت، نتیجه مستقیم سه عامل از عوامل مذکور در این مقاله است. ما نشان دادیم که چگونه شرایط اجتماعی-تاریخی ایران به بازتولید این ویژگی تاریخی حکومت‌های ایرانی در حکومت رضاشاه به عنوان سردمدار انجام پروژه مدرنیزاسیون نیز کمک کرد و زمینه را برای اخلاص در آن فراهم آورد. در حکومت رضاشاه همچون حکومت آتاتورک در ترکیه، قدرت از طریق ارتش و بوروکراسی اعمال می‌شد. با این حال، محتوای قدرت از آنروی که تابع ضوابط حقوقی و قانونی اندکی بود تا به گونه‌ای عملی و موثر مهار کننده اعمال قدرت از طرف حکومت بر اقشار مردم باشد، کماکان خودکامه بود. به عبارت دیگر، زمینه‌های تاریخی-اجتماعی ایران آنچنان نهادهای نوین‌پاد مشروطه را تضعیف کرد که اندکی پس از استقرار حکومت رضاشاه، این حکومت نیز مانند سلف قاجار خود راه و رسم خودکامگی در پیش گرفت. این در حالیست که حکومت دیکتاتوری آتاتورک کماکان تابع ضوابط حقوقی و قانونی مشخص و از پیش تعیین شده بود و نمی‌توانست همچون همتای ایرانی‌اش بی توجه به قانون و مجلس به دستگیری، حذف، ترور و سرکوب فراگیر هر صدای مخالفی دست یازد. پس اگر انجام پروژه مدرنیزاسیون توسط حکومت آتاتورک را "مدرنیزاسیون اقتدارگرایانه" بنامیم، آن اصطلاحی که می‌تواند بخوبی بیانگر فردیت تاریخی پیشبرد مدرنیزاسیون در ایران دوران رضاشاه و نشانگر تمایزات اساسی آن با ترکیه باشد "مدرنیزاسیون خودکامه" است.

منابع

۱. آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۰) ایران بین دو انقلاب از مشروطه تا انقلاب اسلامی، ترجمه محسن مدیرشانه‌چی و دیگران، تهران: نشر مرکز
۲. آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۷) مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی ایران، ترجمه سهیلا ترابی فارسانی، تهران: نشر شیرازه
۳. اتابکی، تورج و اریک یان زورش (۱۳۸۵) تجدد آمرانه: جامعه و دولت در عصر رضاشاه، مترجم مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس
۴. انتخابی، نادر (۱۳۷۴) "دین و دولت در ترکیه: از تنظیمات تا امروز"، (صص ۶-۴۰)، نشریه نگاه نو، شماره ۲۵، مرداد ۱۳۷۴
۵. باریر، جولیان (۱۳۶۳) اقتصاد ایران ۱۹۷۰-۱۹۰۰، مترجم عبدالقیوم شکاری، تهران: موسسه حسابرسی سازمان صنایع ملی و سازمان برنامه
۶. بندیکس، راینهارد (۱۳۸۲) سیمای فکری ماکس وبر، ترجمه محمود رامبد، تهران: نشر هرمس
۷. حائری، عبدالهادی (۱۳۶۳) تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، تهران: امیرکبیر
۸. خلیلی‌خو، محمدرضا (۱۳۷۳) توسعه و نوسازی ایران در دوره رضاشاه، تهران: جهاد دانشگاهی

۹. دورسون، داود (۱۳۸۱) دین و سیاست در دولت عثمانی، ترجمه منصوره حسینی و داود وفائی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
۱۰. رابینسون، ریچارد (۱۳۵۶) جمهوری اول ترکیه، ترجمه ایرج امینی، تهران: فرانکلین
۱۱. ریگین، چارلز (۱۳۸۸) روش تطبیقی، فراسوی راهبردهای کمی و کیفی، ترجمه محمد فاضلی، تهران: نشر آگه
۱۲. رجب زاده، احمد (۱۳۷۸) جامعه شناسی توسعه، بررسی تطبیقی-تاریخی ایران و ژاپن، تهران: انتشارات سلمان
۱۳. شاو، استنفورد (۱۳۷۰) تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید، ترجمه محمود رمضانزاده، جلد ۱، مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی
۱۴. عنایت، حمید (۱۳۷۲) اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهالدین خرمشاهی، تهران: خوارزمی
۱۵. عیسوی، چارلز (۱۳۶۲) تاریخ اقتصادی ایران عصر قاجار، ترجمه یعقوب آژند، چاپ اول، تهران: نشر گستره
۱۶. غنی، سیروس (۱۳۷۷) ایران برآمدن رضاخان برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها، ترجمه حسن کامشاد، تهران: نیلوفر
۱۷. فاتح، مصطفی (۱۳۵۸) پنجاه سال نفت ایران، تهران: انتشارات پیام، چاپ دوم
۱۸. فوران، جان (۱۳۸۲) مقاومت شکننده تاریخ تحولات اجتماعی ایران از سال ۱۵۰۰ میلادی تا انقلاب، ترجمه احمد تدین، تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا
۱۹. کاتوزیان، محمد علی همایون (۱۳۸۸) اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز، چاپ پانزدهم
۲۰. کاتوزیان، محمد علی همایون (۱۳۸۰) تضاد دولت و ملت نظریه تاریخ و سیاست در ایران، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشرنی
۲۱. کرونین، استفانی (۱۳۸۳) رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین: دولت و جامعه در دوران رضاشاه، مترجم مرتضی ثاقب‌فر، تهران: جامی
۲۲. لمتون، آن کاترین سوینفورد (۱۳۳۹) مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهرامیری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب
۲۳. لوئیس، برنارد (۱۳۷۲) ظهور ترکیه نوین، ترجمه محسن علی صبیحانی، تهران: ناشر مترجم
۲۴. مور، برینگتون (۱۳۸۲) ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی، ترجمه یوسف نراقی، تهران: فرزانه روز
۲۵. وبر، ماکس (۱۳۸۷) روش شناسی علوم اجتماعی، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: نشر مرکز
26. Algar, Hamid (1969) Religion and state in Iran, 1785-1906; the role of the ulama in the Qajar period, Berkeley, University of California Press
27. Banani, Amin, The modernization of Iran, USA, 1961, P.40
28. Black, Cyril E. (1967) The Dynamics of Modernization: A study in comparative history, New York

29. Hansen, Bent (1991) Egypt and Turkey: The Political Economy of Poverty, Equity, and Growth, Published for the word bank, Oxford University Press
30. Karpal, Kemal J. (1973) Social Change and Politics in Turkey A Structural-Historical Analysis, Leiden, E. J. Brill
31. Kinross, Patrick Balbour (1992) Atatürk: A biography of Mustafa Kemal father of modern Turkey, NY, Quill William Morrow New York
32. Sadiq, mohammad(1981) Mustafa Kemal Atatürk: Revolutionary Par Excellence, International Studies 1981, No.20, P505-513
33. Ward, Robert E., Dankwart A. Rustow(1970) Political Modernization in Japan and Turkey, New jersey, Princeton, Princeton University Press





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی